

## شباهت‌های اشعار حافظ با شعرهای شیخ امین الدین بلیانی

منصور پایمرد

حافظ پژوه

شیخ امین الدین محمد بلیانی، از عرفای صاحب نام و از بزرگان صوفیه در سده هشتم هجری است. به بزرگی و اعتبار این شیخ از آن جا بهتر می‌توان پی برد که دوتن از سخنوران نامی ادب فارسی، خواجه و حافظ، او را به نیکی و بزرگی ستوده‌اند. به ویژه حافظ که یکی از محورهای مضامین اشعارش ریا ستیزی صوفیانه است و با خرقه و طامات و شیخ و صوفی در افتاده و با تازیانه طنز تعریض، ریای این گروه را نواخته است، از امین الدین بلیانی با احترام و ادب یاد می‌کند. و او را «بقیه ی ابدال» می‌خواند:

به عهد سلطنت شاه شیخ ابواسحاق

به پنج شخص عجب ملک فارس بود آباد

دگر بقیه ی ابدال شیخ امین الدین

که یمن همت او کارهای بسته گشاد

(مقطعات-۷)

بنابراین، در پایه و مایه ی شیخ امین الدین در عرفان و تصوف، شک و شبهه ای نیست. اما بحثی که در اینجا مطرح است، مقام شاعری شیخ امین الدین است که کمتر به آن توجه شده است. زیرا تا کنون دیوان اشعارش به دست نیامده بود و تنها اشعار پراکنده ای از او در جنگ‌ها و تذکرها در دست بود. اما اکنون که به همت آقای دکتر حسن لی و آقای برکت دیوان او را پیش رو داریم، بهتر می‌توان درباره مرتبه سخنوری او قضاوت کرد.

حضور شیخ امین الدین به عنوان شاعر، در دیاری که حافظ و سعدی را پروراند است، و هم زمانی او با اعجوبه ای چون حافظ، مجال عرض اندام را برای شعر شیخ امین الدین بسیار تنگ می‌کند. وقتی شعر سخنوران قدر و گران سنگ بسیاری در برابر اشعار بلند و تابناک خواجه رنگ می‌بازد و بی نور می‌شود، تکلیف شعرهای امین الدین که به نظر می‌رسد شعر در حاشیه کارهایش قرار داشته است و آن را تفنن می‌سروده، معلوم است.

به هر حال شعر شیخ امین الدین را می‌باید در فضا و جایگاه خودش و با عارفان شاعر دیگری که در همین حال و هوا شعر سروده‌اند، سنجید. به عنوان مثال شعر بلیانی را می‌توان در کنار اشعار شیخ عطار از سویی و از سوی دیگر با عرفای هم عصرش چون عماد فقیه و شاه نعمت‌الله ولی مورد مطالعه و مقایسه قرار داد، تا معلوم شود که در بیان حالات عرفانی و تبیین مضامین و مفاهیم متصوفه تا چه اندازه موفق بوده است. شعر شیخ امین الدین را می‌توان ادامه شعر عارفانه - عاشقانه، یا به تعبیری دیگر «عرفان عاشقانه» فارسی، که زادگاه آن خراسان و سردمداران آن با یزید بسطامی و ابوسعید ابوالخیر، احمد غزالی، سنایی، عطار و... بوده‌اند. به شمار آورد. گرچه در میان بزرگانی که نام برده شد، برخی چون با یزید و احمد غزالی شعری نسروده‌اند و اگر هم سروده‌اند، به این کارشهره نبوده‌اند؛ اما به هر حال گفته‌ها و سلوکشان، سلوکی سکرآمیز و مستانه بوده است و تأثیر آن را در روند شکل‌گیری عرفان عاشقانه خراسان، و اندیشه و شعر شاعرانی چون سنایی و عطار و سپس مولوی، سعدی و حافظ به خوبی می‌توان ردیابی کرد.

امین الدین بلیانی با وجود اینکه در زمانی می‌زیسته که افکار و اندیشه‌های شیخ محیی الدین کاملاً در ایران شیوع یافته و تصوف را تحت سیطره‌ی خود در آورده بود، و بزرگانی چون شاه نعمت‌الله ولی که هم عصر با شیخ امین الدین می‌زیسته است، از او تأثیر پذیرفته و بر رسائلش شرح و تفسیر نوشته است، اما در اشعار شیخ بلیانی کمتر می‌توان تأثیری از تعلیمات شیخ اکبر و اصطلاحات خاص دستگاه فلسفی - عرفانی او دید. و شیخ امین الدین برای بیان حالات عرفانی خویش از همان اصطلاحات و تعبیر خمربه و عاشقانه ای چون: می، میخانه، خرابات، زلف، لب، رخ، گیسو و... بهره برده است که پیش از او سنایی، عطار، سعدی و... در اشعارشان از آن

استفاده کرده اند.

شیخ بلیانی در حوزه شعر و شاعری، شاعری مبدع و نوآور نیست و همان گونه که پیش از این گفته شد، در ادامه همان سنت شعر عرفان عاشقانه گام می‌زند و به وضوح تأثیر عارفان شاعری چون سنایی، مولوی، عراقی و به ویژه عطار را می‌توان در اشعارش دید. برای نمونه در غزلی که با این ابیات آغاز می‌شود:

الا ای بلبـل حـیران کجـایی      همه گلزار شد بستان کجایی؟  
می و معشوق و شمع و چنگ و ساقی      چو ساز آمد به کام ما کجایی؟  
( او ۱۵۶/۲ )

معلوم است که به استقبال این غزل عطار رفته است:

ز عشقت سوختم ای جان کجایی؟      بماندم بی سرو سامان کجایی؟  
نه جانی و نه غیر از جان، چه چیزی      نه در جان نه برون از جان کجایی؟  
( عطار غزل ۸۶۲ )

یا در غزل ۱۶۵ که با مطلع

جمال ماه کنعانی به تخت مصر جان دانی

که کی بینی؟ چو برهانی دل از این چاه ظلمانی

شروع می‌شود، نه تنها در وزن و قافیه و ردیف به استقبال این قصیده سنایی رفته است شگفت آید مرا بر دل، ازین زندان سلطانی

که در زندان سلطانی منم سلطان زندانی (۱)

دلا! تا کی در این زندان، فریب این آن بینی؟

یکی زین چاه ظلمانی برون شو، تا جهان بینی

که حتی برخی مضامین آن قصیده را نیز در غزلش به کار برده است.

اما حرف ما در این نوشته به دست دادن این تأثیرها نیست، بلکه منظورمان آن است که ببینیم شیخ بلیانی و حافظ چه داد و ستدهای شاعرانه و عارفانه با هم داشته اند و کجاها از هم تأثیر پذیرفته اند. شیخ امین‌الدین بلیانی در سال ۷۴۵ در گذشته است. حافظ، آن گونه که بیشتر پژوهشگران باور دارند، حدود سال ۷۲۵، یا یکی دو سال زودتر یا دیرتر به دنیا آمده است. با این حساب زمانی که شیخ بلیانی وفات یافته،

حافظ جوانی بوده است حدود ۲۰ ساله و در عنفوان شاعری، و هنوز سال‌ها مانده تا به اوج شاعری خویش برسد و با غزل‌های بلندش در میان معاصران چنان جایی باز کند و دیگر سخنوران از او تأثیر بپذیرند یا به استقبال اشعارش بروند. بنابراین بسیار دور از ذهن می‌نماید که شیخ امین‌الدین از اشعار او تأثیر پذیرفته باشد. پس در این جا تنها می‌توان این موضوع را مطرح کرد که آیا حافظ به اشعار شیخ امین‌الدین دسترسی داشته و آنها را خوانده بوده است یا نه؟ و در صورت خواندن تا چه حد از آنها تأثیر گرفته و در اشعارش از آنها سود برده است؟

جز در دو سه غزل که تا حدودی می‌توان بوجه تأثیر پذیری خواجه از بلیانی تأکید کرد، دیگر شباهت‌ها به گونه ای است که نمی‌توان آنها را صرفاً ناشی از تأثیر اشعار شیخ بلیانی بر خواجه دانست، زیرا این شباهت‌ها جنبه عام دارد و از مضامین و الفاظ مشترکی است که شاعران بسیار دیگری چه پیش از سده هشتم و چه همزمان با آن دو، در اشعارشان به کار برده‌اند. مثلاً مضمون «گنج در ویرانه» هم در غزل‌های امین‌الدین دیده می‌شود و هم در اشعار خواجه:

عشق گنج ام در خرابی ره نمود      بو که در چنگ آورم دردانه ای ۱۴۵/۵  
و حافظ گفته است:

گنج عشق خود نهادی در دل ویران من      سایه دولت بر این کنج خراب انداختی  
آیا می‌توان به صرف این شباهت حکم کرد که حافظ این مضمون را از شیخ امین‌الدین گرفته است؟ در حالی که به راحتی می‌توان دنبال این مضمون را در اشعار شاعران بسیاری، چه همزمان با خواجه و چه پیش از او، پی گرفت تا به سر منشاء آن دست یافت. به همین دلیل شباهت‌های لفظی و معنایی که در این جا مطرح می‌شود به هیچ وجه با قاطعیت نمی‌توان گفت که حافظ آنها را مستقیماً از اشعار شیخ امین‌الدین برگرفته است.

پس از یاد آوری وارد بحث شباهت‌های لفظی و معنایی شعر خواجه با اشعار شیخ امین‌الدین می‌شویم.

شباهت‌های ساختاری - معنایی:

حافظ بی‌گمان در سرودن غزلی که با مطلع زیر آغاز می‌شود:

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد

از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد ۱/۱۶۵

به اسقبال این غزل شیخ امین‌الدین رفته است:

صوفی پشمینه پوش عاشق و دیوانه شد

و از همه نابود و بود فارغ و بیگانه شد ۱/۵۸

در غزلی از شیخ امین‌الدین که دو بیت آن آورده می‌شود:

تسبیح و دلوق و فوطه به یک سو نهاده ایم

شوریده وار راه قلندر گرفته‌ایم

از بیم آن دو جادوی ساحر، پناهگاه

در سایه کمند معنبر گرفته‌ایم ۱ و ۲/۱۱۶

احتمالاً حافظ با توجه به این غزل، با همان وزن و همان محتوا گفته است:

طاق و رواق مدرسه و قال و قیل علم

در راه جام و ساقی مه رونهاده ایم

هم جان بدان دو نرگس جادو سپرده ایم

هم دل بدان دو سنبل هندو نهاده‌ایم

۲ و ۳/۳۵۷

ردیف این غزل شیخ بلیانی:

بازم آن بت رعناست الغیاث

دیگر دلم رمیده و شیداست الغیاث ۱/۴۶

این غزل خواجه را به یاد می‌آورد:

درد ما را نیست درمان الغیاث

هجر ما را نیست پایان الغیاث ۱/۹۶ق

شیخ امین‌الدین در غزلی که با مطلع زیر آغاز می‌شود:

ذرات دو عالم همه جانند و جهانند

در پرده نهانند و پس پرده عیانند

به بازی‌های لفظی و ساختن جناس‌ها و متضادها و متناقض‌نمایی دست زده

است که بی‌شبهت به غزلی نیست که حافظ با مطلع زیر سروده است.  
سمن بویان غبار غم چو بنشینند بنشانند

پری رویان قرار از دل چو بستیزند بستانند

۱۸۹/۱

برای درک بهتر این شباهت‌ها، غزل شیخ امین الدین را در این جا می‌آوریم تا بهتر بتوان آن را با غزل خواجه سنجید:

ذرات دو عالم همه جانند و جهانند	در پرده نهانند و پس پرده عیانند
پنهان ز ظهورند و معری ز نهانند	فارغ ز زمانند و میرا ز مکانند
صد نقش نمودند و همانند که بودند	چون شعبده بازند، نمایند و ندانند
زاین روی سرابند و از آن روی شرابند	چون شیر درآیند و سراسر همه جانند
چون قطره نمایند ولیکن همه بحرند	ظاهر همه دُرند به معنی همه کانند
جمعی که در این فکر به اندیشه نشینند	درد دل خویشند و علاج دگرانند
در مصطبه ی دل همه دم مست خرابند	در بادیه ی جان همه جویا و جوانند
بیگانه ز خویشند نه در ملت و کیشند	نه اهل یقینند و نه اصحاب گمانند
اسرار حقایق همه سر جمله بخوانند	و اندر گه تقریر و بیان لال زبانند
صد جرعه بنوشند و دمی مست نگردند	صد نرد بازند و یکی مهره نمایند
رازی به بسی سعی ببینند و نبینند	یک رمز به عمری چو ندانند بدانند
گنجینه ی عشقند و دُر رهای ثمینند	سر دفتر وصلند و سراپرده ی جانند
مقصود زملکنند و همای ملکوتند	و از عالم و آدم همه پنهان و نهانند
با این (همه) قربت همه لرزان و مخوفند	و از عجز همی خون دل از دیده فشانند
یک دم بشکینند (گر) از غم چو امینی	صد جام بلا جان و جگر را بچشانند
در خاک نشینند و به صد نوحه بنالند	برسان مصیبت زدگان خون بچکانند
ز اندیشه این راز به اندوه بمیرند	بدهند زغم جان و زغم جان برهانند

غزل ۶۵

فضای غزلی که شیخ امین الدین با مطلع زیر سروده است:

شبهات‌های اشعار حافظ با شعرهای شیخ امین‌الدین بلیانی ..... ۳۱

بار دیگر پیر ما شد دوش مست

و آن صنم آورد در آغوش مست ۶۵/۱

با غزلی از حافظ که با بیت زیر آغاز می‌شود، شبهات دارد:

دوش از مسجد سوی میخانه آمد پیر ما

چیست یاران طریقت بعد از این تدبیر ما

که گویی هر دو بزرگوار، در غزلشان گوشه چشمی به داستان شیخ صنعان داشته اند.

**شبهات‌های لفظی - معنایی:**

(۱) شیران دین چو رو به عشق‌اند، هوش دار

تا سرنگون نیوفتی به چه ای مفلس گدا

بلیانی ۲/۲

در حرم گاهی که شیران روبه‌نند

ای امین آسان مگو ما می‌رویم

بلیانی ۱۲۴/۱۱

هیچ منزل در این بیابان نیست

که در آن صد خطر نمی‌دانم

بلیانی ۱۱۲/۷

شیر در بادیه عشق تو روباه شود

آه از این راه که در وی خطری نیست که نیست

حافظ ۷۴/۹

(۲) آب و گل جز بهانه ای چون نیست

تو در این ورطه تا کجای مانی

بلیانی ۱۶۰/۶

ندیم و مطرب و ساقی همه اوست

خیال و آب و گل در ره بهانه

حافظ ۴۱۸/۸

(۳) ترک سجاده گفتن و سالوس و دلق صوف

باز آمدن ز عشوه و طامات و ماجرا

بلیانی ۱/۳

خیز تا خرقه صوفی به خرابات بریم

شطح و طامات به بازار خرافات بریم

سوی رندان قلندر به ره آورد سفر

دلق بسطامی و سجاده طامات بریم

حافظ او ۳۶۶/۲

(۴) بحر محیط در ره عشق است شبنمی

عرش مجید قطره نمای است در آن فضا

بلیانی ۴/۵

گریه حافظ چه سجد پیش استغناي عشق

کاندرین طوفان نماید هفت دریا شبنمی

حافظ ۱۲/۳

۵/ حجاب راه ما جز بود ما نیست

وز این بود و نبودن سود ما نیست

بلیانی ۶۵/۱

با وجود تو مشکل است این راه

گر نمائی تو سخت آسان است

در ججابی توهم ز هستی خویش

ورنه آن ماه نونه پنهان است

بلیانی ۲۳/۳ و ۴

میان عاشقان و معشوق هیچ حایل نیست

تو خود حجاب خودی حافظ از میان برخیز

حافظ ۲۶۰/۸



شبهات‌های اشعار حافظ با شعرهای شیخ امین‌الدین بلیانی ..... ۳۳

جمال یار ندارد حجاب و پرده ولی

غبار ره بنشان تا نظر توانی کرد

حافظ ۱۳۷/۷

(۶) ملک وصلش به زور بازو نیست

هر کس از بخت خویش پنهان است

بلیانی ۳۳/۶

سکندر را نمی بخشند آبی

به زور و زر مسیر نیست این کار

حافظ ۲۴۰/۷

(۷) همه آفاق غرق بحر عشق اند

واز آن جا هیچ امکان گذر نیست

بلیانی ۳۳/۶

راهی ست راه عشق که هیچش کناره نیست

آن جا جز آن که جان بسپارند چاره نیست

حافظ ۷۳/۱

آشنایان ره عشق در این بحر عمیق

غرقه گشتند و نگشتند به آب آلوده

حافظ ۴۱۴/۸

(۸) چند روزی به بیابان بلا باید ساخت

ای امین یافتن کعبه ی وصل آسان نیست

بلیانی ۳۹/۴

جمال کعبه مگر عذر رهروان خواهد

که جان زنده‌دلان سوخت در بیابانش

حافظ ۲۷۶/۵

فراز و شیب بیابان عشق دام بلاست

کجاست راهروی کز بلا نپرهیزد

حافظ ۱۵۱/۵

(۹) به گرد ماه چو خط برکشید ترک خطا

خطی به خون من آورد و سر به خط بنهاد

بلیانی ۴۷/۳

خط عذار یار که بگرفت ماه ازو

خوش حلقه ای است لیک بدر نیست راه ازو

حافظ ۴۰۵/۱

بتی دارم که گرد گل ز سنبل سایه بان دارد

بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

حافظ ۱۱۶/۱

(۱۰) نماند فرصت و دردا که از ازل گویی

گلیم بخت امینی مگر سیاه افتاد

بلیانی ۴۹/۱۲

به آب کوثر و زمزم سپید نتوان کرد

گلیم بخت کسی را که بافتند سیاه

حافظ/قطع ۷/۳

(۱۱) میان این بیابانم نشد این ره به پایانم

چه سازم من چه نادانم نمی دانم نمی دانم

بلیانی ۱۱۳/۳

اندر این وادی تاریک درم لیک چه سود

مشکل این است که این بادیه را پایان نیست

بلیانی ۳۹/۹

از هر طرف که رفتم جز وحشتم نیفزود

زنهار از این بیابان وین راه بسی نهایت

حافظ ۹۳/۱

(۱۲) زآن رخ و زلف که چون روز و شب است

روز و شب نیست کس که حیران نیست

بلیانی ۴۰/۹

ای که با زلف و رخ یار گذاری شب و روز

فرصت باد که خوش صبحی و شامی داری

حافظ ۴۳۹/۲

(۱۳) خلاص جانم از آن عنبرین کمند مباد

که ره نیافت در آن پیچ و خم نه برق و نه باد

بلیانی ۴۷/۱

خلاص حافظ از آن زلف تابدار مباد

که بستگان کمند تو رستگاران اند

حافظ ۱۹۰/۹

صبوحی در ازل خوردم شرابی

و از آن می‌هم چنان در سر خم‌ارم

بلیانی ۱۰۷/۶

در ازل داده است ما راساقی لعل لب‌ت

جرعه‌ی جامی که من مدهوش آن جامم هنوز

حافظ ۲۵۶/۷

(۱۴) بشکن از ناز قدر مشک و عیبر

زود از آن طره‌ها کله بردار

بلیانی ۸۲/۵

چو عطر سای شود زلف سنبل از دم باد

تو قیمتش به سرزلف عنبری بشکن

حافظ ۳۹۹/۶

از کشته‌ی هجران خودش یاد نیامد

نه پیک فرستاد و نه پیغام چه تدبیر

بلیانی ۸۵/۴

صد نامه فرستادم و آن شاه سواران

بیکدیگر ندانید و پیامی نفرستاد

حافظ ۱۰/۵

(۱۶) از عشق نام هست ولی کس نشان ندید

سیمرغ عشق در دو جهان آشنا ندید

بلیانی ۷۳/۱

عنقا شکار کس نشود دام باز چین

کاین جا همیشه باد به دست است دام را

حافظ ۷/۳

(۱۷) لیلی کرشمه ای ز سر ناز می کند

مجنون خسته دل بن و بنیاد می رود

شیرین به عیش و کام مراد است سال و ماه

بس فارغ است آنچه به فرهاد می رود

بلیانی ۷ و ۸/۶۹

بار دل مجنون و خم طره ی لیلی

رخساره ی محمود و کف پای ایاز است

حافظ ۴۱/۶

(۱۸) زلفت زکافری همه شب راه می زند

خطت زمشک دایره بر ماه می زند

بلیانی ۶۴/۱

شدرهزن سلامت زلف تووین عجب نیست

گر راهزن تو باشی صد کاروان توان زد

حافظ ۱۴۸/۶

(۱۹) تاخیال عکس رویش درصراحی دیده اند

حلقه بر گوش شراب و چاکر هر ساغرند

بلیانی ۶۳/۲

عکس روی تو چو در آینه ی جام افتاد

عارف از خنده ی می در طمع خام افتاد

حافظ ۱۰۷/۱

شبهات‌های اشعار حافظ با شعرهای شیخ امین‌الدین بلیانی \_\_\_\_\_ ۳۷

ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم

ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما

حافظ ۱۱/۲

(۲۰) کس نشان ز آن دهان تنگ نداد

ز آن دهان خود نشان نمی گنجد

بلیانی ۵۲/۲

هیچ است آن دهان و نبینم و از او نشان

موی ست آن میان و ندانم که آن چه پوست

حافظ ۵۸/۶

(۲۱) سرمه ای از غبار خاک درش

چشم جانم به جان همی طلبد

بلیانی ۵۱/۵

گردی از رهگذر دوست به کوری رقیب

بهر آسایش این دیده ی خونبار بیار

حافظ ۲۴۴/۱

چو کحل بینش ما خاک آستان شماس است

کجا رویم بفرما ازین جناب کجا

حافظ ۲/۵

(۲۲) کس در حریم قرب حقایق نیافت راه

سیمرغ وصل در دو جهان آشیانه نیست

بلیانی ۴۱/۷

برو این دام بر مرغی دگر نه

که عنقا را بلند است آشیانه

حافظ ۴۱۸/۶

(۲۳) اسرار عشق را سر و پایی پدید نیست

یارای گفت نیز و مجال شنید نیست

بلیانی ۳۵/۱

ای آن که به تقریر و بیان دم زنی از عشق

ما با تو نداریم سخن خیر و سلامت

حافظ ۹۰/۵

(۲۴) عکس روی تو چنان در همه آفاق افتاد

که شگفت آیدم از بتکده بر ایمان نیست

بلیانی ۳۹/۴

حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد

این همه نقش در آئینه ی اوهام افتاد

حافظ ۱۰۷/۲

(۲۵) ای امین اندر خرابی کرده ای معمور دل

ز آن که در آفاق اگر گنجی ست درویرانه ای

بلیانی ۱۵۰/۱۱

سایه ای بر دل ریشم فکن ای گنج مراد

که من این خانه به سودای تو ویران کردم

حافظ ۳۱۲/۴

تا گنج غمت در دل ویرانه مقیم است

همواره مرا کنج خرابیات مقام است

حافظ ۴۷/۷

### شباهت‌های لفظی:

(۱) برق عشق

گر برق عشق شعله زند در نهاد جان

هم طیلسان بسوزد وهم صوف و هم ردا

بلیانی ۲/۱۰

برق عشق از خرمن پشمینه پوشی سوخت، سوخت

جورشاه کامران گر بر گدایی رفت رفت

حافظ ۸۳/۲

(۲) کافر کیش

هندوی زلفش که کافر کیش است

یار ما شد دوش و یاری بس خوش است

بلیانی ۱۸/۵

چه کافر کیش معشوق است و خونخوار

که دارد زهره کز وصلش برد نام

بلیانی ۱۰۱/۴

چو بید بر سر ایمان خویش می‌لرزم

که دل به دست کمان ابرویی ست کافر کیش

حافظ ۲۸۵/۲

(۳) گلبن وصل

برگی ز شاخ گلبن وصلی نچیده ای

گر زین بهار بر تو نسیمی وزیده است

بلیانی ۳۵/۷

بیا که بلبل مطبوع خاطر حافظ

به بوی گلبن وصل تو می‌سراید باز

حافظ ۲۶۱/۶

(۴) سپهر شعبده باز

فغان ز جور و جفای سپهر شعبده باز

که قسم ما همه از وی فغان و آه افتاد

بلیانی ۴۹/۷

چه جای من که بلغزد سپهر شعبده باز

از این حیل که در انبانه‌ی بهانه‌ی توست

حافظ ۳۴/۸

(۵) دام زلف

شد زلف تو دام ما نخواهد

از حلقه‌ی زلف تو به در شد

بلیانی ۵۶/۵

به دام زلف تو دل مبتلای خویشتن است

بکش به غمزه که اینش سزای خویشتن است

حافظ ۵۱/۱

(۶) زاهد خلوت نشین

محتسب گورومنادی زن به شهراندر که شد

زاهد خلوت نشین رسوا به نزد خاص و عام

بلیانی ۱۰۲/۲

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد

از سر پیمان گذشت بر سر پیمانه شد

حافظ ۱۵۶/۱

(۷) جناب عشق

اندر جناب جلوه گاه عشق

کونین سر به سر شده چون ذره ی هیا

بلیانی ۲/۴

جناب عشق بلند است همتی حافظ

که عاشقان ره بی همتان به خود ندهند

حافظ ۱۹۶/۹

(۸) «به ناامیدی از در نرفتن»

به ناامیدی از در امین نخواهد شد

بزن به طبل امید من ای حریف دوال

بلیانی ۹۴/۱۳

به نومیدی مرو زنهار از این در

بساز ای دل در این غم کام و ناکام

بلیانی ۱۰۱/۸



به ناامیدی از این در مرو بزن فالی

بود که قرعه‌ی دولت به نام ما افتد

حافظ ۱۱۰/۷

(۹) «خط به خون کسی داشتن»

خط مشکین گرد ماه عارضت می‌آورد

هر زمان بر خون من خطی نهانی چون کنم

بلیانی ۱۱۴/۵

بتی دارم که گرد گل زسنبل سایبان دارد

بهار عارضش خطی به خون ارغوان دارد

حافظ ۱۲۰/۱

(۱۰) گلبرگ تری

می برم رشک به انفاس نسیم سحری

کو زند بوسه به رخسار چو گلبرگ تری

بلیانی ۱۵۴/۱

همچو گلبرگ تری بود وجود تو لطیف

همچو سرو چمن خلد سراپای تو خوش

حافظ ۲۸۲/۲

(۱۱) آه زدن

آهی نزنم ز آتش دل تا نشیند

بر دامن او زآه دلم تیره غباری

بلیانی ۱۵۳/۴

من که در آتش سودای تو آهی نزنم

کی توان گفت که بر داغ دلم صابر نیست

حافظ ۷۱/۷

(۱۲) چشم بد به دور

ای توتیای چشم دلم خاک کوی تو

بادا به دور چشم بد از حسن روی تو

بلیانی ۱۴۱/۱

دیگر ز شاخ سرو سهی بلبیل صبور

گلبانگ زد که چشم بد از روی گل به دور

حافظ ۲۷۹/۱

(۱۳) عنبرسارا

چون ره نبردم سوی او تا بازجویم روی او

لابد غبار کوی او شد عنبر سارای من

بلیانی ۱۳۷/۳

ای که برمه کشی از عنبر سارا چوگان

مضطرب حال مگردان من سرگردان را

حافظ ۹/۴

(۱۴) کنگره وصل

یافتن کنگره وصل نیست

پایه ی این پایه ی دلتنگ نیست

بلیانی ۱۳۳/۴

حافظ چوره به کنگره ی وصل نیست

با خاک آستانه ی این در به سر بریم

حافظ ۳۶۵/۸

(۱۵) کفر زلف

کفر سر زلف یار غارت جان کرد

و از ره ایمنان او غبار ندیدم

بلیانی ۱۱۹/۷

شباہت‌های اشعار حافظ با شعرهای شیخ امین‌الدین بلیانی ..... ۴۳

کفر زلفش ره دین می‌زد و آن سنگین دل

در پی اش مشعلی از چهره برافروخته بود

حافظ ۲۰۵/۴

ز کفر زلف تو هر حلقه ای و آشوبی

ز سحر چشم تو هر گوشه ای و بیماری

حافظ ۴۳۴/۲

(۱۶) زاهد خام

خرابی بی دلی باید که این کار

نمی آید درست از زاهد خام

بلیانی ۱۰۱/۱۲

زاهد خام که انکار می و جام کند

پخته گردد چو نظر بر می خام اندازد

حافظ ۱۴۶/۶

(۱۷) بلبل بی دل

چون رخت تازه گلی در چمن دوران نیست

بلبل بی دل دیوانه صبوری ز آن نیست

بلیانی ۳۹/۱

ای گل به شکر آن که تویی پادشاه حسن

با بلبلان بی دل شیدا مکن غرور

حافظ ۲۴۹/۲

(۱۸) نرگس بیمار

رنجورم از آن نرگس بیمار هنوز

ور جان ببرم زهی مبارک سفری

بلیانی ۲۲۹/۲

گشت بیمار که چون چشم تو گردد نرگس

شیوهی آن نشدش حاصل و بیمار بماند

حافظ ۱۷۵/۹

۱۹) نرگس (چشم) عربده جو

هرعربده کز چشم تو برخاست خوش است

هرشعبده کز زلف تو پیداست خوش است

بلیانی ۲۰۸/۱

نرگشش عربده جوی ولبش افسوس کنان

نیم شب دوش به بالین من آمد بنشست

حافظ ۲۲/۲

۲۰) ترک خطا

ای دل شب و روز تن فزوده به بلا

کان تُرک خطا نمی‌کند تُرک خطا

بلیانی ۲۰۲/۱

آن ترک پری چهره که دوش از بر ما رفت

آیا چه خطا دید که از راه خطا رفت

حافظ ۸۲/۲

۲۱) طلعت او

در فروغ جمال طلعت او

اثر کفر و کافرستان نیست

بلیانی ۴۰/۶

دل سراپرده ی محبت اوست

دیده آینه دار طلعت اوست

حافظ ۶۰/۱

۲۱) تماشاگه

دایم تماشاگاه جان زلف پریشانش بین

خلوت سرای بی دلان چاه زنخدانش بین

بلیانی ۱۴۰/۱

به تماشاگاه گه زلفش دل حافظ روزی

شد که باز آید و جاوید گرفتار بماند

حافظ ۱۷۵/۱۱

(۲۲) حوصله ی بحر

می بایدت از بحر همی حوصله ای بیش

تا سرّ چننین نکته‌ی اعجوبه بدانی

بلیانی ۱۶۱/۱۰

خیال حوصله ی بحر می‌پزد هیهات

چه هاست در سر این قطره محال اندیش

حافظ ۲۸۵/۳

آن چه آورده شد، نمونه‌هایی بود از شباهت‌هایی که بین شعر امین‌الدین بلیانی و حافظ به نظر نگارنده رسیده است؛ چه حافظ این الفاظ و تعابیر را مستقیماً از شیخ بلیانی گرفته باشد و چه از کس دیگر، تفاوت چندانی نمی‌کند، زیرا می‌دانیم که خواجه هر بیت و مصراع و لفظ و مضمونی را که از دیگری گرفته و در اشعارش نشانده، چنان رندانه، و چنان با استادی آن را بر کشیده و بلند گردانیده است، که شکل اولیه آن گفته را از رونق افکننده و گوینده‌اش را به فراموشی سپرده و مهر مالکیت خویش را بر آن زده است. در مورد بهره‌گیری‌های احتمالی حافظ از اشعار شیخ امین‌الدین نیز این حکم صادق است و سنجش ساده‌ای میان نمونه‌های داده شده، می‌تواند به خوبی این مطلب را ثابت کند.

### پی‌نویس

(۱) تازیانه سلوک (نقد و تحلیل چند قصیده از حکیم سنایی)، دکتر محمد رضا

شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۲۷

(۲) اشعاری که از حافظ آورده شده است از نسخه تصحیح شادروان دکتر خانلری

است. عدد سمت راست شماره بیت و عدد سمت چپ شماره غزل بر اساس همین نسخه است.

(۳) ابیاتی که از شیخ امین‌الدین بلیانی نقل شده است از تصحیح دیوان شیخ امین

الدین بلیانی به همت دکتر کاووس حسن لی و آقای محمد برکت انتشارات فرهنگستان هنر، پاییز ۱۳۸۷ است. اعداد کنار هر بیت نیز شماره بیت و غزل بر اساس همین تصحیح است.

